

از پنجره تعهد

نگاهی به شعر استاد حمید سبزواری

حسین اسرافیلی

سرایندگان این قبیل آثار با سازندگان فیلمهای مستهجن، چه تفاوتی دارند؟ مگر نه این است که هر دو در توجیه رفتاری خود، هنر و هنرمندی را دستمایه فعالیت‌های غیر اخلاقی خود عنوان می‌کنند؟! در چنین آشفته‌بازاری که مرزهای شرم و حیا و غیرت و عفت عمومی و تعهد و اخلاق و ایمان‌مداری، با بی‌بند و باری و هوس‌بازی، فرو می‌ریزد، خلأ بسیاری از ارزشها خود را نشان می‌دهد و تازه انسان متوجه معنویت موجود در آثار بسیاری از شاعران و هنرمندان مسلمان می‌شود.

در روزگاری که شعرهای بی‌هویت و اندیشه‌ستیز توسط دست‌های پیدا و پنهان، تبلیغ می‌شود، چرا شاعران مؤمن و متعهد باید در غربت بمانند و زیبایی آثارشان چهره ننمایند. شاعرانی که تمام تلاش و همت‌شان در طول سالیان دراز، برای حفظ ارزشها و اندیشه‌های متعهدانه و پاسداشت آرمان‌های متعالی انسانی و اسلامی بوده و اهداف بزرگ دینی و آموزه‌های آیینی و بزرگداشت حماسه‌ها و ایثارها و جانبازیهای فرزندان غیرتمند این سرزمین در بیت بیت سروده‌هایشان پیداست، چرا پدیدآورندگان این آثار ارزشمند، فراموش می‌شوند؟

آیا کسانی که در بحث‌های متعدد بحران شعر و بحران مخاطب و بحران... را مطرح می‌کنند به ریشه‌یابی این بحرانها پرداخته‌اند؟ من فکر می‌کنم ریشه همه این بحرانها، بحران بی‌هویتی و سرگردانی است بحران شعر جوانیابی که توسط دست‌های پیدا و پنهان دشمن، از ریشه اصلی یعنی گنجینه ادب فارسی و معنویت و

در آشفته‌بازار شعر، تبلیغ شعرهای بی‌هویت از سوی برخی اشخاص و انجمنها، و تلاش فراوانشان برای پوچی و پوچی‌گرایی در شعر و در نهایت رسیدن به «هیچ» در اندیشه و عمل، بریدن از همه ارزشها و گنجینه‌های ادب گران‌سنگ فارسی، آن هم در زیر پوشش «هنر برای هنر» و جهانی اندیشیدن!! و جهانی سرودن! در راستای کدام آرمان دینی و ملی و فرهنگی است؟ نمی‌دانم. اما آنچه که هست در بخشی از جوانان مستعد، تأثیر این گونه تبلیغات، مشاهده می‌شود و شاهد آثاری هستیم بی‌هویت و بی‌شناسنامه و بی‌هدف و گاه بی‌معنی، که موفق‌ترین این قبیل آثار، پرداختن به «سکس» و توصیف صحنه‌های معاشقه‌های شهوانی آن هم عریان و بی‌پرده، که انگار تخت‌خواب شبانه، توسط شاعر، در سر چهار راهها و میدانها، گسترده می‌شود تا همه رهگذران با تماشای آن صحنه، در حظ شاعر شریک باشند. ادب نجیب فارسی، امروزه با پرده‌دریهای متعدد روبه‌روست. به راستی، چه عواملی، «شرم» را از چشمها گرفته و «حیا» را این چنین به غربت رانده است؟ چه عواملی باعث شده است که برخی جوانان شاعرا در توصیف هوسها و نمایش آنها در قالب کلمات، مسابقه دهند و در مجامع، بدون احساس شرم، با آب و تاب فراوان و احساسات رمانتیک کاذب بخوانند و معاشقه‌های شخصی و پنهانی را، عمومی بنمایانند؟ آیا دوری از اخلاق و معنویت، دوری از آموزه‌های دینی، تا این حد می‌تواند شرم را فرو ریزد؟ و اخلاق را تا این درجه به انحطاط بکشد؟

آیا ترجمه آثار فردوسی و حافظ به چندین زبان خارجی و نشر آن در میلیونها نسخه، به دلیل بریدن از هویت اصیل و در راستای اهداف و سلیقه غربیان سرودن است؟



چندین زبان خارجی و نشر آن در میلیونها نسخه، به دلیل بریدن از هویت اصیل و در راستای اهداف و سلیقه غربیان سرودن است؟ یا برعکس، پرداختن به هویت ایرانی و اسلامی و ارتباط تنگاتنگ با آرمانها و اندیشه‌های این مرز و بوم است؟

حمید سبزواری در سروده‌های پیش از انقلاب خود، که در مجموعه مستقلی با عنوان «سرود درد» و در تاریخ ۱۳۶۷ توسط انتشارات مؤسسه کیهان چاپ شده، با توجه به آثار برخی از شاعران آن روزگار، که چشم بر بسیاری از حقایق بسته بودند و به مدح و مداحی بسیار کسان صاحب دولت و امکانات می‌پرداختند، در شعری با عنوان «فریب خویشتن» و با طنزی گزنده، به استهزاء صاحبان آن شعرها می‌پردازد:

بعد از این ما هم پی شهرت سخن خواهیم گفت
زاغ را طاووس و خس را نسترن خواهیم گفت
یا چنان نو دولتان، هر سو به دعوی خاسته
هر عنان بگسسته راستن شکن خواهیم گفت
غافل از رسم ادب، لاف هنر خواهیم زد
مردم صاحب هنر را لافزن خواهیم گفت

نگاهی به مجموعه «سرود درد» نشان می‌دهد که سراینده، تلاش برای آوردن تعبیر و تصاویر تازه را در شعرهای این دفتر، داشته و وجود چندین چهارپاره یا دوبیتی پیوسته مبین این مطلب است. چرا که اصولاً چهارپاره‌ها، پل میان آثار کلاسیک و نو است و برخی از شاعران در این زمینه موفقیت‌هایی را به دست آورده بودند و ضمن رعایت اصول شعر کلاسیک، به تازگی تصویر و زبان و بیان در این قالب توجه بیشتری می‌کردند:

ای کدامین ره، ازین جمله طریق
راه بیرون شدن از دامگه است
توشه نی، راحله نی، مقصد نی

ماندم از پای، خدا این چه ره است
و یا این دو بند از شعر «اسیر رنگ»:
کیستم، کودکی زود پیوند
باخته دلی به رنگ و فسانه
گشته سرگرم باز بچه‌ای چند
وز حقیقت نجسته نشانه



کیستم، موج در هم شکسته
مست و شوریده و ناشکیبا
کوفته سر به دیوار ساحل
خورده سیلی فراوان ز خارا

آموزه‌های دینی بریده شده‌اند و به دنبال شاعران خودباخته، چشم به دروازه‌های غرب دوخته و به تقلید از آنان، به توصیف هوس می‌پردازند و با بحث‌های بی‌فایده، شعر نو، شعر گفتار، شعر مدرن، شعر موج، شعر پست‌مدرن و...

دهها عنوان جعلی و بیگانه با عرف و فرهنگ و معیار و اندیشه و تفکر اصیل این سرزمین، در آرزوی جهانی شدن و جهانی سرودن، پای در باتلاق‌های بلعنده می‌گذارند.

در این نوشتار، تلاش کردم آثار یکی از چهره‌های متعهد شعر انقلاب را، نگاهی دوباره بیندازم و مخاطبان خود را نیز در این سیر و گشت همراه ببرم با ذکر این نکته که هیچ اثری و مجموعه شعری خالی از ضعف نیست و به قول صائب تبریزی:

چشم باریک‌بین اگر باشد
قدح آفتاب، مو دارد

اما برخی برجستگیها در مجموعه‌های شعر، آن آثار را ماندگار ساخته است و راز ماندگاری آثار بزرگان

نیز در وجود همین برجستگیها و اندیشه‌ها و تعهدهاست و گرنه در مولوی و... نیز می‌توان به چشم باریک‌بینی، نظر انداخت و مو را از قدح آنان بیرون کشید و یا فروغ فرخزاد را در آثار پیش از «تولد دیگر» ش دید و محکومش کرد و غیره...

باری، استاد حمید سبزواری،

برای جماعت شعر و اهل هنر چهره‌ای کاملاً شناخته‌شده است که «تعهد و مسئولیت» را در آثار ایشان به

تماشای نشینیم که احساس تعهد، بخشی از هویت

شعر و شاعر است. یعنی همان چیزی که بسیاری از مدعیان امروزی فاقد آن هستند و مخاطبانشان، از این خلاء رنج می‌برند و ای بسا به خاطر همین هم هست که به انکار تعهد و مسئولیت در شعر می‌پردازند و اعلام می‌کنند که «شعر نباید ویژگی پیامبرانه داشته باشد».

آیا شاعران بزرگ این سرزمین که با عنوان «حکیم» برای ما و همه نسلها شناخته و شناسانده شده‌اند و بر قلّه ادب پارسی پرچم افراشته‌اند، دلیل جاودانگی و راز ماندگاری‌شان در طول سالیان و قرنهای متوالی، پرهیز از تعهد و مسئولیت بوده است؟ آیا مولوی که مشنوی‌اش پر فروش‌ترین کتاب سال در امریکا می‌شود، به خاطر پرداختن به سکس است؟ آیا ترجمه آثار فردوسی و حافظ به





حمید سبزواری در روزگاری که اکثر شاعران یاد رستایش
شاه سخن می گفتند و یا زبان در کام کشیده بودند و به
موضوعاتی می پرداختند که خشم در بار را بر نینگیزانند، از
رهایی انسان و استبداد حاکم بر جامعه سخن می گفت

و این نگاه نو و تلاش برای آوردن بیان تازه، نه در چهارپاره، که
در غزل نیز خود را می نمایاند و در عین حال مضمون شعر نیز ریشه
در تعهد شاعر نسبت به اتفاقات عصر خود دارد:

کجاست برق حیات ستارگان امشب
که مرگ سایه فکنده ست بر جهان امشب
کجاست اختر شبرگرد تا بیفروزد
چراغ پرده نشینان کهکشانش امشب
زمانه خفته به تابوت شامگاه، مگر
که از حیات نمانده به جا، نشان امشب
سپیده سر نزد از بام قیرگون افق
خدا نکرده مگر هست جاودان امشب

در شعرهای پیش از انقلاب حمید سبزواری، نگاه منتقدانه و
اعتراض ایشان و اندوهش از اوضاع و احوال آن روزگار در بیت بیت
سروده‌ها، نمایان است:

چمن بی رنگ و گلشن بی فروغ است
که می گوید بهار آمد؟، دروغ است

و در خطاب به دادگستر بزرگ جهان نیز، پریشانی و استبداد
حاکم بر روزگار، مد نظر اوست:

ای پرتو آزادی، ای مایه آبادی
ای بارقه شادی، از شرق نمایان شو
از ظلمت استبداد جانم به ستوه آمد

ای جان جهان، ای عدل، زی پیکر ایران شو

و یا ابیات فراوان در سروده‌های ایشان که هم از صلابت و
استحکام برخوردارند و هم از تعهد و مسئولیت سرشار:

بیهوده قفس را مگشایید، پری نیست
بشکسته برم، قدرت سیر و سفری نیست
بگذار که چون شمع شب افروز بسوزم
کز این شب دیجور، نشان سحری نیست

□□□

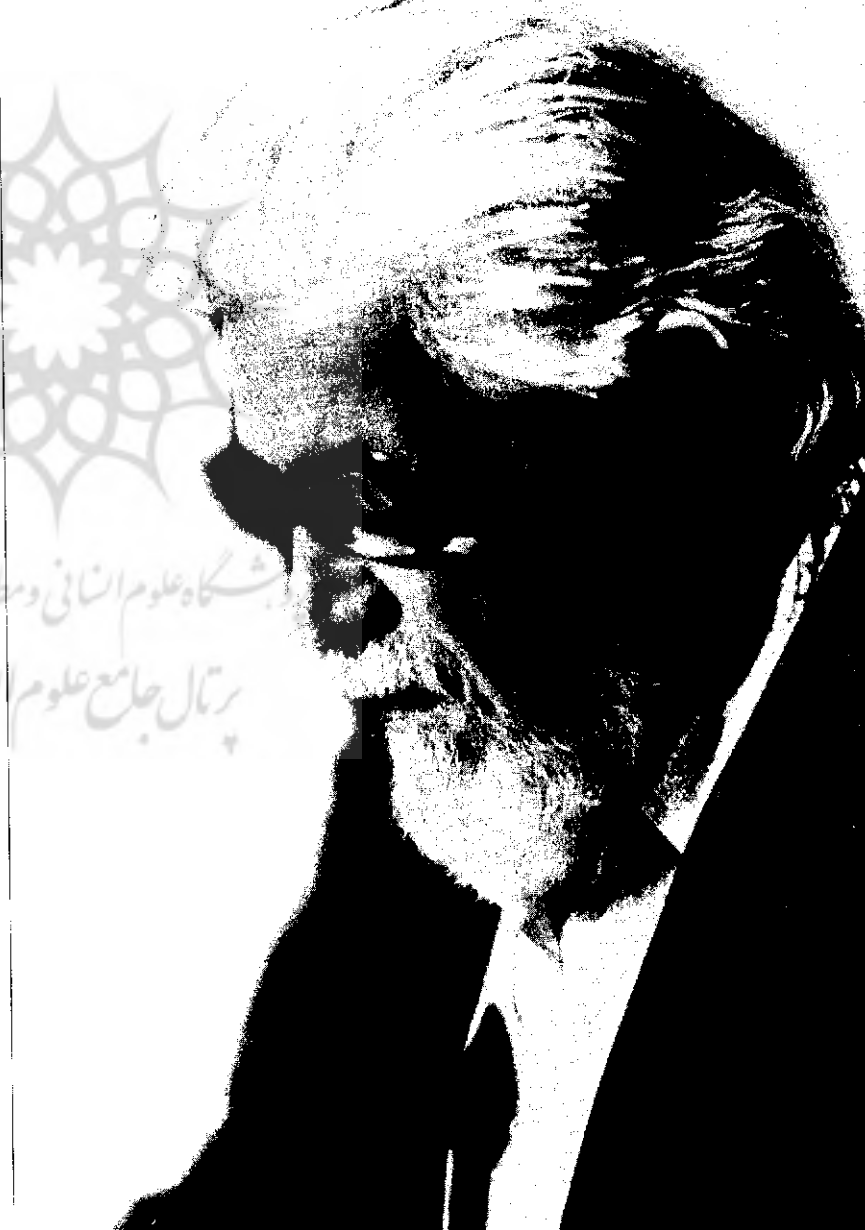
سر مننه بر پای نامردان، مگه از مردمی
رایگان از کف مده، این پرپها کالای خویش

و این شعرها در روزگاری سروده شده است که بسیاری، شاه را
سایه خدا و در ترانه‌ها او را «سول بزرگ رستاخیز» می نامیدند و
می ستودند اما حمید سبزواری، حتی این شعر را نیز در بازگویی
روزگار خفقان و استبداد آن ایام، کافی نمی داند و با اینکه فریادش
بلند است اما خود را «مهر بر دهن» معرفی می کند:

مگو مگو که چرا مهر بر زبان دارم
ببین که در بر صیاد، آشیان دارم
نفس ز بیم قفس بر نیاورم، ورنه
هزار شکوه ز تاراج گلستان دارم

□ حمید سبزواری در روزگاری که اکثر شاعران یا در ستایش
شاه سخن می گفتند و یا زبان در کام کشیده بودند و به موضوعاتی
می پرداختند که خشم در بار را بر نینگیزانند، از رهایی انسان و
استبداد حاکم بر جامعه سخن می گفت و خود در آثارش به این
موضوع اشاره دارد:

به دورانی که پنهان بود راز دل ز گوش دل



سخن سازی که بی پروا سخن می گفت من بودم
شرف پامال شهوت بود و دین، دکان دلان
وز آن بازیگرها خسته دل، آزرده تن بودم

□ حمید، کسانی را که سر ناسازگاری با انقلاب داشتند و نتوانستند، پا به پای انقلاب، حرکت کنند و در برخی انجمنها حضور پیدا می کردند و برای آنکه رونق روشنفکری شان از سکه نیفتد، طوماری امضاء می کردند و شعری می سرودند و طلبکار انقلاب بودند، مورد خطاب قرار می دهد که:

فتنه به یک سو گذار، همراهی آغاز کن
وین گره بسته از کار وطن باز کن
از پس چندین سره، فرصت بحث آمده
تن به خموشی مده، وز سخن اعجاز کن
از دم جان بخش پیر زاده عشق گیر
خوشه ای از خرمنش، توشه پرواز کن

□ در هنگامه خونین تهاجم دشمن به شهرها و مرزها، و اشغال بخشهایی از خاک وطن، سربازان بدون اونیفرم صدام نیز در داخل کشور به بمب گذاری در اماکن و مراکز و کشتار مسؤلان نظام دست می زدند تا دشمن متجاوز را یاری رسانند و پشت جبهه را ناامن کنند و اگرچه موفق نشدند ولی برای خود دستمایه ای فراهم کردند تا به عراق و آغوش صدام پناه ببرند و در کنار سربازان عراق، وطن را آماج تهاجم خود قرار دهند و در این میان چه عزیزان بزرگوار با دست آنان در حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری و در کوچه و بازار به شهادت رسیدند و حمید سبزواری، این شهیدان را نیز در شعر یاد می کند و بر آنان چکامه می سراید:

ای مجاهد شهید مظهر

مر تفسی را چون آئینه مظهر

بشکنند دست آن کس که بر کند

زین چمن آن درخت تناور

و از شهادت رجایی و باهنر سخن می گوید:

هر دم از این رهگذار، رهگذری می رود

در پی مردان مرد پی سپری می رود

عرصه نگردد تهی گرچه ز همسنگران

گه جگری می درد گاه سری می رود

راه رجاسته نیست گرچه رجایی برفت

ریشه به جا باد اگر برگ و بری می رود

بی هنران را بگو گنج هنر ز آن ماست

گرچه ز ملک هنر باهنری می رود

□ شهیدان، در شعر حمید سبزواری جایگاه ویژه ای دارند و (در بیت) بیت سروده های ایشان، حضور شهیدان، خود را می نمایند چرا که شهیدان را ادامه دهنده نهضت عاشورا و شهادت را در راستای اهداف آن می داند:

از خون شقایقها خونین شده دامنها

وقت است بیفشانیم خونابه ز مژگانها

چون لاله به دل صد داغ از درد وطن دارم

داغ سر و تن دارم کافتاده به بستانها
گر شوق حرم باشد، پروای حرامی نیست
نقش قدم صدق است بر ریگ بیابانها
بر دفتر عاشورا اینک ورقی دیگر
تا از پی ما خوانند این قصه به دورانها

□ شهیدان دفتر حزب جمهوری اسلامی، شهید بهشتی و هفتاد و دو تن از یاران امام که با بمب گذاری منافقین، به لقاء دوست رفتند، نیز بلی گویان پیمان است هستند و حمید سبزواری، در بیتهای زیادی از سروده هایش از آنان یاد می کند:

اسلام جانش بود و جانانش خمینی

تا ملک جان جوید، پی جانان خود رفت

سردار جمهوری اسلامی به خون خفت

یعنی بهشتی بر سر پیمان خود رفت

آزاد مردان چون ز جان پیمان سپردند

ماندند بر پیمان خود تا جان سپردند

پروانگان را در طلب پروای جان نیست

هر کس ز جان پروا کند از عاشقان نیست

□ حمید سبزواری که سالها و پیش از پیروزی انقلاب در مناجات و راز و نیازش با خالق یکتا سروده بود:

الهی غمی سینه سوزم عطا کن

دلیم را بسوزان و دردم دوا کن

بیفکن شراری به کاشانه دل

که روشن کند پرتوش خانه دل

چنان کن که تا آشنای تو گردم

رضای تو جویم، فدای تو گردم

مباد آنکه دارا و قیصر شناسم

به غیر از تو، دارای دیگر شناسم

و همچنین در شعرهای دیگر خود، گفته بود:

گر شود روزی مرا مرغ دل آزاد از قفس

شکر آزادی گزارم، چون کنم یاد از قفس

زندگی زندان تن گردید و تن زندان دل

در دو زندان گشت زندانی دلیم، داد از قفس

بعد از پیروزی انقلاب که نخستین هدیه اش، آزادی بود، سبزواری پاس عهد و پیمان نگه داشت و برای آزادی و آزادی آفرینان و شهیدان سربلندی که برای پیروزی انقلاب به خون خفته اند، شعر سرود و پاسداری از انقلاب و پاسداشت اهداف و آرمانهای این نهضت شکوهمند حسینی را وظیفه خود دانست و چکامه ها سرود.

هنوز سروده های سبزواری در رثای شهیدان که با آهنگسازی آهنگسازان بزرگوار و با صدای خوانندگان ارجمند به صورت سرود اجرا می شد و از تأثیرگذارترین سرودها بوده از یاد و خاطره ما محو نشده و نخواهد شد که این سرودها، ریشه در باورها و اعتقادات این ملت رشید دارد.